

معامله پایایی

زری وکیلی

معلم پایه ششم منطقه ۱۱ تهران

کلاسی و توجه او به کلاس درس، شرکت در مباحث کلاس، پیگیری درس‌ها در منزل و برگه‌های امتحانی‌اش تغییراتی شگفت‌انگیز مشاهده کردم.

در حقیقت من شاهد «روشن شدن موتور درونی انگیزشی» او بودم که موجب شده بود او از «حاشیه» به «متن» بیاید. این تحول در پرتو دانستن دانش رایانه‌ای رخ داده بود که او به جد قبلاً آموخته بود. خوشبختانه اکثر بچه‌های ما چنین‌اند؛ چند گام جلوتر از ما. آن‌ها گام‌های کودکانه‌شان را قوی و با سرعت برداشته‌اند. ما نیز قدم‌هایمان را با آنان هماهنگ و آنان را همراهی کنیم. آنان خوب رفته‌اند، ما نیز به وظیفه خود خوب عمل کنیم و در کوچ‌های تنهایی رایانه، آنان را بی‌پناه نگذاریم.

دانسته‌هایش را در اختیار می‌گذاشت. کم‌کم توجهم بیشتر به او جلب شد و وقتی برای رفع اشکالاتم در زنگ تفریح از او کمک می‌خواستم، او را متوجه کشفی در درونش نیز می‌کردم. مثلاً یک بار از او پرسیدم که چگونه به این توانایی رسیده است. او با زبان خودش گفت: «وقتی در کار با رایانه اشکال پیدا می‌کردم، آن قدر گیر می‌دادم تا آن را یاد بگیرم.»

بعد از او پرسیدم که به نظرش می‌تواند در درس ریاضی یا علوم هم این‌طور پافشاری و اصرار کند تا یاد بگیرد که البته پاسخش مثبت بود. در ادامه قرار شد از آن پس ما آموخته‌هایمان را مروری دوباره کنیم. او به من رمز و راز رایانه را بیاموزد و من هم درصدد رفع اشکالات درسی او برآیم. رفته‌رفته در رفتار، کارکردهای

قرار شد از آن پس او به من رمز و راز رایانه را بیاموزد و من هم درصدد رفع اشکالات درسی او برآیم



پای «تخته هوشمند» خیلی راحت به کلاس‌مان باز شد و این تخته هم روی دیوار کلاس نصب شد اما بر اثر یک اشتباه کوچک، تخته‌مان دچار اشکال می‌شد (هنگ می‌کرد) که در نتیجه، یکی از دانش‌آموزان ناچار از کلاس خارج می‌شد و دنبال مسئول رایانه می‌رفت؛ کلاس به هم می‌ریخت و ماجراهای بعدی ...

وقتی یکی دو روز وضعیت به این منوال ادامه یافت، متوجه شدم که در کلاس یکی از دانش‌آموزانم می‌تواند همان کارهایی را انجام دهد که مسئول رایانه انجام می‌دهد.

او وقتی وارد گود رفع اشکال رایانه شد، احساس خوبی را تجربه کرد. از اینکه می‌توانست از حاشیه به متن بیاید، خوش حال بود. پیش از آن، به دلیل ضعف درسی، خود را جدی نمی‌گرفت. در حالی که با رفع اشکالاتی از این دست، شاهد بودم که او احساسی خوب نسبت به خود دارد و شکوفا شدنش را ناظر بودم. وقتی معلم «فناوری» به کلاس می‌آمد و من هم به دلیل علاقه شخصی هنگام تدریس ایشان در کلاس می‌ماندم، مشاهده کردم که همان دانش‌آموز توانست در یکی دو جلسه به اصطلاح دستیار معلم فناوری شود. به‌ویژه وقتی معلم فناوری در حضور جمع می‌گفت: «فلانی در زمینه رایانه آچار به دست است» و یا جمله‌هایی از این دست، بالندگی در چهره و حرکات او وضوح داشت. از آن پس، وقتی احترام نیز چاشنی در خواست کمک از او می‌شد، ورودش به متن کلاس پررنگ‌تر می‌شد. در ضمن بسیار مخلصانه و متواضعانه